

تأثیر قرآن بر لغت و زبان عربی

دکتر علی محمد میرجلیلی^۱

چکیده

نزول قرآن کریم، تأثیرهای فراوانی بر جامعه بشری و به ویژه بر مناطق عربی از نظر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و... بر جای گذاشت. یکی از آنها، تأثیر قرآن بر زبان عربی است. در این مقاله، پنج مورد از تأثیرهای قرآن بر زبان عربی مورد بررسی قرار می‌گیرد که عبارت است از:

- تنسيق زبان عربی و اتحاد لهجه‌های مختلف آن با ترویج و تسليط لهجه قبیله قریش و در انزوا قرار دادن لهجه‌های قبایل دیگر.

- طرح مباحث جدید اجتماعی، نظامی، سیاسی و... و به تبع آن پیدایش معانی جدید برای واژه‌ها.

- پیدایش جمله‌ها و عبارتهای جدید.

- بقای زبان عربی و حفظ آن از نابودی و گسترش آن.

- تدوین منابع فراوان در زمینه زبان شناسی عربی، اعم از صرف، نحو، لغت، بلاغت و غیره.

واژگان کلیدی: قرآن، تأثیر، زبان عربی، لغت، عرب.

مقدمه

قرآن عبارت است از کلام خداوند که از طریق وحی بر پیامبر اسلام (ص) نازل و در مصاحف جمع آوری گردیده و به صورت متواتر به ما رسیده است. این کتاب معجزه آن حضرت می‌باشد که به آن تحدّی^۱ کرده و در سراسر دنیا شناخته شده است.

واژه لغت (زبان)

واژه لغت به معانی زیر به کار می‌رود: ۱- زبان و مجموعه الفاظ و صداهایی که قوم و ملتّی برای رساندن اهداف خود به مخاطب از آن استفاده می‌کنند؛ ۲- کلمه و لفظی که برای معنایی وضع شده است؛ ۳- قاموس و کتابی که در آن معنای واژه‌های یک زبان شرح شده است؛ ۴- علم لغت (سیوطی، بی‌تا، ب، ج ۱، صص ۷-۸ / معین، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۶۰۲)؛ ۵- لهجه و زبان محلّی. (سیاح، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۱۴۴۲) در این مقاله، مراد از لغت و زبان عرب، معنای اوّل و دوّم می‌باشد.

این کلمه در اصل بر وزن «فَعَلَه» از ماده «لَعَوْتُ» به معنای سخن گفتن است و در اصل «لَعْوَة» از فعل «لَعَا یَلْعُو» بوده و لام الفعل آن (واو) حذف شده است. (ابن جنّی، ۱۹۵۲، ج ۱، ص ۳۳ / ابن منظور، ۱۴۱۷، ج ۱۵، صص ۲۵۰-۲۵۲).

طرح مسأله

نزول قرآن کریم، تأثیرات مختلفی بر جامعه بشری و بویژه جامعه عربی داشته است. زبان عربی نیز، تأثیرهای فراوانی از نزول قرآن پذیرفت. سؤال اصلی این پژوهش آن است که نزول قرآن، چه تأثیرهایی بر زبان عربی داشته است؟

هدف از این پژوهش، علاوه بر غنای فرهنگی و پیشبرد علمی جامعه، پاسخ به سؤال فوق می‌باشد. روش تحقیق در این مقاله، تاریخی - تطبیقی است که عبارت از مطالعه و جمع آوری اسناد پیرامون موضوع و سپس طبقه بندی و نتیجه‌گیری از آنها، می‌باشد.

۱. قرآن در چند مورد جهانیان را به آوردن مثل خود دعوت می‌کند و با تأکید تمام، عدم توانایی آنان را بر این امر، گوشزد کرده است که به آن تحدّی گویند.

اثر قرآن بر لغت عرب

نزول قرآن کریم تأثیرهای فراوانی بر زبان عربی بر جای گذاشت نظیر:

۱- رواج لهجه قریش و انزوای لهجه‌های قبایل دیگر

در قرآن کریم از لهجه‌های زیادی از قبایل عرب مانند قریش، هذیل، تمیم، حمیر، جُرهم، مذحج، خثعم، قیس، عیلان، کنده، لخم، جذام، اوس، خزرج، طیّ و... استفاده شده و کلماتی آمده است (سیوطی، بی‌تا، الف، ج ۲، صص ۱۱۶-۱۲۴، نوع ۳۷) ولی لهجه غالب بر زبان قرآن، لهجه قریش است. (سیوطی، همان، ج ۲، ص ۱۲۳ / ابن حجر، بی‌تا، ج ۹، ص ۲۴) زیرا پیامبر (ص) از قبیله قریش بوده و در حجاز زندگی می‌کرده که لهجه غالب بر آن منطقه، لهجه قریشیان بوده است. لذا قرآن به لهجه آن حضرت که قریشی است نازل شده است. علاوه بر این، قبیله قریش، فصیح‌ترین قبایل عرب به شمار می‌آمد. (احمد رضا، مقدمه بر مجمع البیان از طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۶۲)

دانشمندان لغت عرب، بر برتری فصاحت قریشیان نسبت به سایر قبایل عرب اجماع دارند. (سیوطی، بی‌تا، ب، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۱۱ / زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، صص ۵۷-۵۸ / ابن قتیبه، ۱۴۰۸، ج ۲، صص ۱۳۳-۱۳۵ و نک: زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۷۹ / ابن عبدالبر، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۲۷۷ / زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۹۷ / امیل بدیع یعقوب، ۱۴۲۷، ج ۷، ص ۵۹۳).

آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم / ۴) دلیل بر همین مطلب است، و چون قوم پیغمبر (ص) از قریش بودند، باید نزول قرآن به لهجه آنها باشد. (سیوطی، بی‌تا، الف، ج ۱، ص ۱۶۹ / زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۷۷ / ابن حجر، بی‌تا، ج ۹، ص ۲۴)

روایتی از رسول خدا در دست است که شاهد بر این نظریه است. آن حضرت در پاسخ به یکی از اصحاب که از فصاحت و زیباگویی پیامبر اکرم (ص) متعجب شده بود و از ایشان پرسید چه کسی شما را تعلیم می‌دهد؟ فرمودند: «اللَّهُ أَدَّبَنِي وَ أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ مَيْدًا أُنِّي مِنْ قُرَيْشٍ وَ رَبِّيَتْ فِي حَجْرٍ مِنْ هَوَازِنِ بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ ... وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ بِلُغَتِي وَ هِيَ أَفْضَلُ اللُّغَاتِ»: خداوند مرا ادب آموخت و من فصیح‌ترین افراد عرب هستم

زیرا از قبیله قریشم و در دامان بنی سعد بن بکر پرورش یافته‌ام. قرآن به زبان من که افضل لغات عرب است، نازل شده است». (مفید، ۱۴۱۴، ص ۱۸۷/مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۷، ص ۱۵۸)
رسول خدا در این روایت، لهجه قریش و بنی سعد بن بکر را لغت خود و افصح لغات عرب نامیده، تصریح کرده‌اند که قرآن، به همین لغت، نازل شده است.

صحابه پیامبر (ص) نیز به اختلاف لهجه‌های عربی توجه داشتند و لهجه قرآن را لهجه قریش می‌دانستند. خلیفه دوّم، عمر بن الخطاب، طی نامه‌ای به عبدالله بن مسعود دستور داد که قرآن را به لهجه قریش تدریس کند و صریحاً اعلام کرد که قرآن به لهجه قریش نازل شده است. (ابن حجر، بی تا، ج ۹، ص ۲۴/مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۴، صص ۲۶۴-۲۶۵) در زمان عثمان که صحابه به تدوین و جمع آوری قرآن پرداختند، خلیفه به گروه چهار نفری از صحابه - زید بن ثابت انصاری، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام که عهده‌دار امر تدوین بودند - گفت: "هرگاه شما سه نفر (عبدالله، سعید و عبدالرحمن) با زید بن ثابت در باره حرفی یا چیزی از قرآن اختلاف پیدا کردید، آن را به زبان و لهجه قریش بنویسید چون قرآن به زبان قریش نازل شده است." (بخاری، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۵۱۳، و ج ۶، صص ۴۱۴-۴۱۶/عینی، بی تا، ج ۲۰، ص ۱۴-۱۵/سیوطی، بی تا، الف، ج ۱، ص ۲۰۸/ابن ندیم، ۱۳۸۱، ص ۴۲/حجتی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۰). سه نفر اخیر از گروه فوق الذکر از قبیله قریش بوده‌اند.

دانشمندان لغت، تاریخ عرب و راویان اشعار عربی، همه اجماع دارند که لهجه قریش فصیح‌ترین لهجه عرب است، همین امر، یکی از اسبابی است که خداوند پیامبر خود را از میان آنان انتخاب کرد. لهجه قریش علاوه بر فصاحت لهجه، دارای زیبایی لغات و آسانی تلفظ نیز می‌باشد. (ابن فارس، ۱۴۱۴، ص ۵۵/سیوطی، بی تا، ب، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۱۱/زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، صص ۵۷-۵۸/ابن جنی، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۱۱/ابن قتیبه، ۱۴۰۸، ج ۲، صص ۱۳۳-۱۳۵ و نک: ابن عبدالبر، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۲۷۷/زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۹۷).

سرّ زیبایی لهجه قریش در مقایسه با سایر لهجه‌های عربی، آن است که برخی از قبایل عرب در تلفظ کلمات، شیوه خاصی را به کار می‌بردند که کلمه را از زیبایی می‌انداخت و تلفظ را دچار ضعف یا مشکل می‌کرد، اما در لهجه قریش این مشکل وجود نداشت. به عنوان نمونه، لهجه قریش از امور ذیل خالی بود:

- ۱- عجمجه قضاعه: تبدیل یاء به جیم هنگامی که بعد از عین واقع شود. مثلاً قضاعه به جای «معی» معج می گفتند.
- ۲- غمغمه قضاعه: قضاعه در هنگام تلفظ کلمه بین حروف آن فاصله می انداختند.
- ۳- شنشنه یمن: یمنی ها کاف را در هنگام تلفظ به شین، مبدل می ساختند.
- ۴- وتم یمن: یمنی ها سین را به تاء، تبدیل می کردند.
- ۵- طمطمانيه حمیر: حمیری ها و برخی از قبایل دیگر به جای «ال» تعریف، «ام» می گفتند. در حدیث آمده که فردی از رسول خدا پرسید: "أَمِنْ أَمْبِرٍ امْصِيَامٍ فِي امْسَفَرٍ؟" و مقصودش "أَمِنْ الْبِرِّ الصِّيَامِ فِي السَّفَرِ؟" بود. (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۱ / خطیب بغدادی، ۱۴۰۵، ص ۲۱۷ / ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۸)
- ۶- تِلْتَلِهْ بَهْرَاء: این قبیله به جای فَتْحِهْ یا ضَمُّهْ حروف مضارعه در فعل مضارع، کسره تلفظ می کردند.
- ۷- فَحْفَحِهْ هَذِيل: این قبیله به جای حاء، عین به کار می بردند. مثلاً ابن مسعود هذلی، به جای «حتی» عتی می گفت.
- ۸- عنعنه تمیم: تمیمیان، همزه در آغاز کلمه را به عین تغییر می دادند؛ مثلاً به جای «آن»، عن می گفتند.
- ۹- کشکشه بنی اسد و ربیعه: این دو قبیله به جای کاف خطاب در ضمیر مؤنث، شین می گفتند؛ مثلاً به جای «علیک»، علیش به کار می بردند. برخی نیز بعد از کاف، در ضمیر خطاب، شین اضافه می کردند، مثلاً به جای «علیک»، علیکش می گفتند.
- ۱۰- قبیله کلب، هاء در ضمیر جمع غایب مذکر را همواره با کسره تلفظ می کردند (هم) ولو قبل از آن، یاء، یا کسره نباشد.
- ۱۱- طائفه ربیعه، کاف در ضمیر جمع مخاطب را در صورت وجود یاء قبل از آن، با کسره به کار می بردند؛ مثلاً به جای «علیکم»، علیکم می گفتند.
- ۱۲- لخلخانیه شحر و عمان: این دو قبیله، به جای «ما شاء الله»، شاء الله تلفظ می کردند.
- ۱۳- قطعہ طی: طائی ها، برخی از حروف آخر کلمه را حذف می نمودند؛ مثلاً به جای «ابا الحکم»، «ابا الحکا» می گفتند.

۱۴- استنطاء هذیل و ازد و قیس و انصار: این قبایل، عین ساکن را در هنگام وجود طاء در کنار آن، به نون مبدل می‌ساختند؛ مثلاً «اعطی» را، انطی تلفظ می‌کردند.

۱۵- کسکسه بکر: افراد این قبیله، بجای سین، کاف به کار می‌بردند؛ مثلاً «ابوک» و «امک» را ابوس و امس می‌گفتند. (ابن جنی، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۱۱/ سیوطی، بی‌تا، ب، ج ۱، ص ۲۱۱/ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، صص ۵۷-۵۸/ زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۱، صص ۲۷۹ و ۳۵۶/ ابن عبد البر، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۲۷۷/ زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۹۷/ کحاله، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۹۴۹/ احمدی، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۸۱ به نقل از دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۶، صص ۲۷۷-۲۸۱/ ابن منظور، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۳۴۲/ ابن قتیبه، ۱۴۰۸، ج ۲، صص ۱۳۳-۱۳۵)

به همین جهت هنگامی که در عصر معاویه (که هنوز برخی از صحابه در قید حیات بودند) بحثی پیرامون تعیین فصیح‌ترین قبایل عرب مطرح شد، شخصی گفت: قبیله‌ای افصح است که از لخلخانیه و کسکسه و کشکشه و غمغمه و طمطمانیه رها باشد. و چون از او پرسیدند مرادت کدام قبیله است؟ پاسخ داد: قبیله قریش. (ابن قتیبه، همان)

علاوه بر زیبایی در گفتار، لهجه قریش قبل از اسلام نیز به جهت نفوذ سیاسی و اقتصادی و دینی قریش نسبت به لهجه‌های دیگر، دارای امتیاز بود و این برتری در همان آستانه ظهور اسلام، نمایان شده بود. (طه‌حسین، ۱۹۵۲، صص ۱۳۳-۱۳۶).

از نظر سیاسی، برخی از قبایل دیگر عرب که در جوار کشورهای همسایه اعراب چون ایران و روم زندگی می‌کردند، تحت نفوذ سیاسی آن کشورها قرار داشتند و طبیعتاً، زبان آنها نیز، تحت تأثیر کشورهای مجاور قرار گرفته بود، ولی قریشیان از این نظر آزاد بودند. (سیوطی، بی‌تا، ب، ج ۱، ص ۲۱۲) قبیله قریش در مسافتی دور از عجم‌ها به سر می‌بردند. به همین جهت، زبان و لهجه آنها نسبت به سایر قبایل از دگرگونی - که نتیجه اختلاط و آمیزش با بیگانگان است - مصونیت بیشتری یافته، اسلوب عربی خود را حفظ کرده بود. به همین جهت قُرب و بُعدِ قبایلِ دیگر به قبیله قریش در استشهاد به سخنانشان مورد توجه دانشمندان لغت بوده است. قبیله‌ای که از نظر جغرافیایی به قبیله قریش نزدیک‌تر بود، سخنانشان اعتبار بیشتری از نظر فصاحت و بلاغت داشت. (حجتی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۹ به نقل از ابن خلدون)

از نظر اقتصادی، مکه یکی از قطب‌های اقتصادی عرب به حساب می‌آمد و تشکیل بازار عکاظ نمونه بازار آن بود.

از نظر دینی، کعبه در این شهر وجود داشت که مورد احترام بسیاری از قبایل عرب بود. در موسم‌های خاصی که قبائل دیگر عربی هر سال به مکه می‌آمدند، قریشیان سخنانی از آنان می‌شنیدند و از میان سخنان آنها، شیواترین الفاظ و واژه‌ها و تعبیرات را انتخاب می‌کردند، سپس عبارات و واژه‌های گزین شده، در بین آنها رایج گشت، تا جایی که دارای فصیح‌ترین لهجه‌ها شدند. (ابن فارس، ۱۴۱۴، ص ۵۵ / زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۵۶ / کحاله، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۹۴۹) روایاتی نیز در دست است که تأیید می‌کند که قریش، شیواترین الفاظ و تعبیرات را در لغات و لهجه خود انتخاب کرده بودند. یکی از آنها، خبر منسوب به یکی از تابعین به نام قتاده (م. ۱۱۷ق) است. بنا به گفته وی: "قریش بهترین لغات را انتخاب کرده بود و در نتیجه دارای فصیح‌ترین لغات و لهجه‌ها گردید و قرآن نیز به لهجه آنها نازل گشت." (حجتی، ۱۳۷۷، صص ۲۸۹-۲۹۰). پیامبر اکرم (ص) نیز به برتری لهجه قریش اشاره کرده‌اند، آنجا که فرمودند: "من فصیح‌ترین فرد عرب هستم، زیرا از قبیله قریشم."^۱ (سیوطی، بی تا، ب، ج ۱، ص ۲۰۹). در حدیث دیگری نقل شده است که فرمودند: "من فصیح‌ترین فرد عرب هستم، زیرا از قبیله قریشم می‌باشم و در بین قبیله بنی سعد بن بکر پرورش یافته‌ام."^۲ (سیوطی، همان، ج ۱، ص ۲۱۰). چون به آن حضرت گفته شد که: شما بسیار فصیح هستید و ما کسی را مانند شما نیافتیم! در جواب چنین فرمود: "این شایسته من است، زیرا قرآن بر من به زبان عربی مبین نازل شده است." (سیوطی، همان، ج ۱، صص ۳۵ و ۲۱۰).

البته، رشد پیامبر (ص) - در بین بنی سعد بن بکر - منافاتی با مدعای ما ندارد زیرا اولاً: قبیله بنی سعد بن بکر و قبیله قریش هر دو از فرزندان مضر^۳ (از اجداد پیامبر) می‌باشند.^۴

۱. "أنا أفصح من نطق بالضاد بيداني من قریش."

۲. "أنا أفصح العرب بيداني من قریش و أئی نشأت فی بنی سعد بن بکر." این روایت با تعبیر "أنا أعربکم، أنا قرشی" واسترضع فی بنی سعد بن بکر نیز نقل شده است. (آیتی، ۱۳۷۸، ص ۴۶)

۳. نسب پیامبر اسلام چنین است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۵ / سبحانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۲).

۴. نسب بنی سعد بن بکر چنین است: سعد بن هواز بن سلیم بن منصور بن عکرمة بن حفصة بن عیلان بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان (ابن هشام، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۰۴ / آل عصفور، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴)

همچنین نسب قبیله‌های خزاعه و بنودارم نیز به مضرّ می‌رسد.^۱
 ثانیاً: قبایل قریش^۲ و بنی سعد بن بکر و خزاعه تا عصر قصیّ بن کلاب (جدّ چهارم پیامبر اکرم ص) در مکه و در کنار همدیگر می‌زیستند. دو قبیلهٔ اخیر فرمانروایی مکه و اداره امور کعبه را بر عهده داشتند و در عصر قصیّ از مکه خارج شدند و در اطراف آن سکنی گزیدند. (ابن سعد، ۱۳۷۴ش، ج ۱، صص ۵۵-۵۶/ کحاله، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۹۴۸/ طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۳۶۲). حدیبیه و شمنصیر دو روستا در اطراف مکه بود که بنی سعد بن بکر در آن ساکن گردیدند. (حموی، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۴۵۹)

بنی سعد پس از خروج از مکه نیز با قریش ارتباط نزدیکی داشتند، به فرزندان قریشیان در ایّام طفولیت شیر می‌دادند^۳ و با قریشی‌ها ازدواج می‌کردند.^۴
 بنودارم نیز در همسایگی قریش زندگی می‌کردند. محل سکونت آنان، نجد بود (کحاله، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۲۵) که در مجاورت حجاز می‌باشد به طوری که پایان حجاز، آغاز منطقه نجد به حساب می‌آمد. (حموی، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۲۶۲)

به طور طبیعی چند قبیله که مدّت‌ها در یک شهر کوچک چون مکه و در کنار، یا در مجاورت همدیگر زندگی می‌کنند، لهجهٔ آنها یکسان می‌باشد. لذا، سیوطی (م. ۹۱۱ق) با آنکه اجماع علمای لغت عرب را در مورد نزول قرآن به لغت قریش نقل می‌کند و قریش را افصح العرب می‌نامد در عین حال معتقد است که قرآن به زبان قریش و نیز کسانی که در کنار آنها

۱. نسب بنودارم به الیاس بن مضرّ می‌رسد. (ر.ک: سمعی، ۱۴۰۸، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۴۷۸-۴۷۹) همچنانکه نسب قبیله خزاعه به الیاس بن مضرّ منتهی می‌شود. (آیتی، ۱۳۷۸، ص ۵)

۲. قریش لقب نضر بن کنانه از اجداد پیامبر است. (عبیدلی، ۱۴۱۳، ص ۲۷) تمام کسانی که نسب آنها به نضر می‌رسد را قریشی می‌نامند. (آیتی، ۱۳۷۸، ص ۱۶)

۳. به عنوان نمونه، علاوه بر پیامبر اسلام، عبدالله بن وقدان معروف به ابن السّعدی از طایفه قریش بود که نزد بنی سعد دوران شیرخوارگی خود را گذراند. (سمعی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۵۵) حمزه (عموی رسول خدا) نیز همزمان با پیامبر، دوران شیرخوارگی خود را نزد قبیله بنی سعد طیّ کرد. (آیتی، ۱۳۷۸، ص ۴۶) همچنین، حلیمه سعیدیه، دایه ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب بود و لذا وی برادر رضاعی پیامبر محسوب می‌شد. (طبری، ۱۳۵۸، ص ۱۰)

۴. حارث بن یعمر معروف به عبد الله بن ابی مسروح از قبیله بنی سعد بود که با دختر عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر ازدواج کرد. (بغدادی، ۱۳۶۱، ص ۶۳)

می‌زیسته‌اند و از عرب‌های فصیح بوده‌اند نازل شده است. (سیوطی، بی‌تا، الف، ج ۱، ص ۱۷۰).

همچنین، یکی از صحابه پیامبر به نام عبدالله بن عباس لهجه قبایل هوازن، چون بنی‌سعد بن بکر و غیره را در کنار لهجه قریش نهاده و آن را لهجه قرآن شمرده است. (سیوطی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۰) در عین حال، قتاده روایتی از همین ابن‌عباس نقل کرده که می‌گفت: قرآن به زبان قریش و خزاعه نازل گردیده‌است؛ زیرا خزاعه و قریش همجوار بوده و طبیعتاً زبان و لهجه آنها به هم نزدیک بوده‌است (زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۵۵ / طبری، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۵ / سیوطی، بی‌تا، الف، ج ۱، ص ۱۶۹). از طرف دیگر، همین راوی (قتاده) از خالد بن سلمه نقل کرده که گفته است قرآن به زبان قریش نازل گردیده‌است. (حجّتی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۶) برخی دیگر از بزرگان نیز تصریح کرده‌اند که قرآن به لغت قریش و عرب‌های مجاور با آنان نازل شده است. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۱۷۷ / ابن حجر، بی‌تا، ج ۹، ص ۲۴ به نقل از ابوشامه). ابوالاسود دثلی (م. ۶۹ق) نیز معتقد بود که قرآن به لغت کعب بن لؤی (جدّ قبیله قریش) و کعب بن عمرو (جدّ قبیله خزاعه) نازل شده است. (زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۵۵)

ابوعمر و بن‌علاء (یکی از بزرگان ادبیات عرب و از قراء سبعة قرآن متوفی ۱۵۴ق) گفته است: علیای هوازن (بنی‌سعد بن بکر) و سفلائی تمیم (بنودارم) فصیح‌ترین قوم عرب به شمار می‌روند.^۱ (ابن حجر، بی‌تا، ج ۹، ص ۲۳ / سیوطی، بی‌تا، الف، ج ۱، ص ۱۶۹ و بی‌تا، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۱)

این نظریه با اجماع علمای ادبیات عرب و لغت‌شناسان، بر افصح بودن قریشیان و نزول قرآن به لهجه قریش منافات ندارد، زیرا چنانکه بیان کردیم، این چند لهجه یکسان و یا لأقل بسیار به هم نزدیک بوده‌اند.

روایت عمر بن خطاب مبنی بر آنکه قرآن به لغت مضر نازل شده (سیوطی، بی‌تا، الف، ج ۱، ص ۱۶۹) و روایت یکی از اصحاب پیامبر به نام عبدالله بن مسعود (م. ۳۲ق) به این مضمون که "مستحب است نویسندگان قرآن از قبیله مضر باشند" (سیوطی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۱) نیز به

همین مطلب اشاره دارد، زیرا قبایل قریش و خزاعه و سعد و بنی دارم همگی از نوادگان مضر می‌باشند. (سمعانی، ۱۴۰۸، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۴۷۸-۴۷۹/آیتی، ۱۳۷۸، ص ۵).

چنانچه از روایات فوق برمی‌آید، لهجهٔ قبیلهٔ قریش با قبایل همجوار چون بنی‌سعد بن بکر و خزاعه و بنودارم یکسان و لاقلاً بسیار به هم نزدیک بوده است. همین مطلب راه جمع بین روایات مزبور می‌باشد.

البته ما مدعی نیستیم که تمام واژه‌های به کار رفته در قرآن از لهجهٔ قریش گرفته شده، زیرا واژه‌هایی از قبایل دیگر نیز در این کتاب الهی به ندرت به کار رفته است، همچنانکه واژه‌های معرب نیز به صورت نادر در قرآن یافت می‌شود. (ر.ک: سیوطی، بی‌تا، الف، نوع ۳۷، ج ۲، صص ۱۰۶-۱۲۴ و نوع ۳۸، ج ۲، صص ۱۲۵-۱۴۳).

با نزول قرآن که اکثر آن به زبان و لهجهٔ قریش نازل شده است، لهجه‌های دیگر در انزوا قرار گرفت و چون کم و بیش از آنها نیز در قرآن استفاده شده بود، لازم بود معانی آن لغات، شناسایی شود. از اینرو، سیبویه در «الکتاب»، ۱۴ لهجه، سیرافی در شرح خود بر «الکتاب» ۲۵ لهجه و ابوحنیفان اندلسی در تفسیر «البحر المحیط» ۵۹ عدد از لهجه‌های قبایل عربی را که در قرآن آمده است شناسایی کرده‌اند. (جندی، ۱۴۱۰، ص ۲۵۶)

۲- پیدایش معانی جدید برای واژه‌ها

با ظهور قرآن، برخی از کلمات به معنای جدید، به کار رفت و بر اثر کثرت استعمال در معانی جدید، به صورت حقیقت درآمد به طوری که هرگاه در زبان عربی بدون قرینه به کار رود، برای شنونده معنای جدید را تداعی می‌کند و حمل آن بر مفهوم سابق و قبل از اسلام صحیح نمی‌باشد. همچنین، برخی از عبارات جدید پیدا شد که سابقه نداشت.

اسلام شرایط را تغییر داد، بسیاری از امور جاری در شیوه‌های زندگی اعراب را باطل اعلام کرد و برخی از الفاظ را از معنای عربی سابق خود بیرون برد و به آن معنای جدیدی داد. ابن فارس، دانشمند معروف لغت عرب، در کتاب *الصاحبی فی فقه اللغة* در «باب الاسباب الاسلامیه» موارد فراوانی از واژه‌های جدیدی را که پس از نزول قرآن و پیدایش اسلام، پدید آمده، آورده است. (ابن فارس، ۱۴۱۴، صص ۷۷-۸۱ و بنگر به: سیوطی، بی‌تا، ب، ج ۱، صص ۲۹۴-۲۹۵) واژه‌های ذیل از این قبیل است:

- کلمه "مؤمن" قبل از نزول قرآن، از امان و ایمان به معنای تصدیق بود و مؤمن به معنای مصدق بکار می‌رفت، ولی اکنون دین برای ایمان شرایطی ذکر کرده که با داشتن آنها می‌توان فردی را مؤمن نامید.

- واژه "اسلام" به معنای تسلیم و واژه "کفر" به معنای پوشاندن بود، ولی اکنون به معنای جدید آن، یعنی دین و بی‌دینی به کار می‌رود.

- کلمه "منافق" از اسم‌هایی است که اسلام آن را برای انسان‌های دورو مطرح کرد. اصل کلمه از «نافقاء الیربوع»^۱ گرفته شده است، زیرا منافق در دل چیزی را پنهان، ولی در ظاهر خلاف آن را اظهار می‌کند.

- کلمه "فسق" از «فسقت الرطبة» به معنای بیرون آمدن خرما از پوست آن بود، ولی دین آن را به معنای بیرون رفتن از اطاعت الهی به کار برد.

- واژه "صلوة" در لغت به معنای دعا بود، ولی دین آن را به معنای نماز به کار برد. (ابن فارس، همان، صص ۷۸-۷۹ و نک: میرجلیلی، ۱۳۸۹، صص ۱۹۱-۱۹۲)

برخی از اسم‌ها نیز در صدر اسلام در زبان عربی پیدا شد که سابقه نداشت، مانند «مخضرم» که به شاعرانی که هم دوران جاهلیت و هم اسلام را درک کرده بودند، شعرای مخضرم می‌گفتند، مانند: حسان بن ثابت، لبید بن ربیع، نابغه بنی‌جعده، ابوزید، عمرو بن شأس، زبیرقان بن بدر، عمرو بن معدی کرب، کعب بن زهیر و معن بن اوس. (ابن فارس، ۱۴۱۴، ص ۹۰)

کلمه مخضرم از «خضرمت الشئ» به معنای «قطعته» گرفته شده است. گویا این شاعران از کفر بریده شده و به اسلام روی آوردند. (ابن فارس، همان، صص ۹۰-۹۱)

برخی از کلمات نیز از بین رفت و دیگر کاربرد ندارد، زیرا مصداق و معنای آنها پس از اسلام نابود شد، نظیر:

- مریاع: یک چهارم غنیمت که رئیس قبیله، برای خود برمی‌داشت.

- الفضول: غنائم اندک که به علت کثرت افراد سپاه، قابل تقسیم بر آنها نبود.

۱. راه پنهانی ورود به لانه موش صحرائی را ناقفاء گویند. این حیوان برای لانه خود دو راه می‌سازد، یکی را مخفی می‌کند تا در صورت حمله مار به لانه‌اش، از راه مخفی برای فرار استفاده کند. (ابن خالویه، ۱۳۷۸، ص ۱۲۶)

- حلوان: شیربهاء، یعنی بخشی از مهریه زن که به پدر یا برادرش پرداخت می‌شد.
- ربّی: سخنی که برده‌ها به ارباب می‌گفتند. این سخن در اسلام برای خدا به کار می‌رود. (ابن فارس، همان، ص ۹۱)
- نوافج: در جاهلیّت شتری را که به عنوان صدق دختر می‌دادند، در اموال پدرش وارد می‌شد. لذا به آن «نافجه»، یعنی بالابرنده آمار شتران می‌گفتند. (ابن فارس، همان، صص ۹۲-۹۳)
- اینگونه کلمات که قبل از اسلام در بین عرب مرسوم و رایج بود، پس از ظهور اسلام و قرآن دیگر کاربرد ندارد. (سیوطی، بی‌تا، ب، ج ۱، صص ۲۹۶-۲۹۸)
- واژه قلب و فؤاد به معنای دستگاه پخش خون بوده است، ولی در قرآن شریف به معنای روح آدمی، مرکز ادراک و احساس و عواطف او به کار رفته است. (رجبی، ۱۳۸۳، ص ۶۶)
- بعد از اسلام واژه "بحر" معنای جدیدی یافت. به اسبی که از حرکت باز نمی‌ایستد و بی‌قرار است بحر گویند، مانند دریا که حرکت آبش قطع نمی‌شود. این کلمه به این معنی، برای اولین بار توسط پیامبر اسلام در توصیف یک اسب به کار رفت. (سیوطی، همان، ج ۱، صص ۳۰۱-۳۰۲/ثعالبی، ۱۴۱۷، صص ۱۵۱-۱۵۲)
- الفاظی چون صلوة و سجود و صیام و حج، در قرآن و روایات هرگاه بدون قرینه به کار رود، بر معنای لغوی آن حمل نمی‌شود. هیچ فرد آشنا به زبان عربی، از آیه «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» (بقره/ ۴۳) معنای «دعا کنید» برداشت نمی‌کند؛ بلکه معنای شرعی آن را (اقامه نماز) می‌فهمد. همچنین، هیچ عربی با خواندن آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (بقره/ ۱۸۳) و «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» (بقره/ ۱۸۴) معنای امساک مطلق که معنای لغوی واژه صوم است، نمی‌فهمد؛ بلکه آن را به معنای خودداری از اکل و آمیزش جنسی و... که معنای شرعی است، می‌گیرد.
- همچنین، هیچ شخص آشنای به زبان عربی، با خواندن آیات «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» (حج/ ۲۷) و «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران/ ۹۷) از «حج» معنای لغوی (قصد) برداشت نمی‌کند؛ بلکه آن را به معنای سفر به مکه و انجام اعمال ویژه، می‌گیرد.
- این الفاظ از صدر اسلام تاکنون و در طی قرون متمادی و برخی از آنها چون واژه "صلوة" روزانه چندین بار در عرف مردم عرب در معانی جدید شرعی به کار رفته و می‌رود و قطعاً در این معانی حقیقت یافته است.

البته پیدایش معانی جدید برای برخی از اینگونه واژه‌ها را نباید به معنای تحوّل معنای واژه‌ها تفسیر کرد؛ بلکه در بسیاری از موارد، معانی جدید مفهوم‌های دیگری است که در کنار مفاهیم سابق این واژه‌ها می‌نشینند و فهمیده می‌شود، هرچند معانی سابق نیز وجود دارند. همچنین، نمی‌توان این تحوّل عظیم در معانی واژه‌ها را صرفاً تغییر اصطلاحی نامید، زیرا پیدایش اصطلاحات در بین توده مردم وجود ندارد؛ بلکه تنها در بین قشر خاص رواج دارد، ولی معانی جدید برای واژه‌های فوق الذکر در بین تمام عرب‌ها رایج است. واژه‌هایی چون صلوة، صوم، حج و... به صورت گسترده و فراوان در معانی جدید استعمال شده و تکرار گردیده است، لذا بعد از نزول قرآن، هرگاه در بین عرب‌ها این واژه‌ها به کار رود همگان - و حتی غیر مسلمانان - از آن معنای جدید را می‌فهمند به طوری که هرگاه معنای سابق مراد گوینده باشد، باید آن را با قرینه بفهماند. اسلام زمینه را برای پیدایش معانی جدید فراهم آورد و معانی جدید را در کنار معانی سابق نشانده و در کاربردهای بعدی این واژه‌ها در معانی جدید به کار رفت. (برای مطالعه بیشتر نک: مظفر، ۱۳۹۰، ج ۱، صص ۳۶-۳۷ / خراسانی، ۱۳۶۶، صص ۲۹-۳۴ / رجبی، ۱۳۸۳، صص ۵۹-۶۶)

۳- پیدایش جمله‌ها و تعابیر جدید

علاوه بر پیدایش کلمات جدید، برخی از عبارات و ترکیب‌ها نیز در سایه اسلام و قرآن پیدا شد که سابقه نداشت. بسیاری از تشبیهات و تصویرهای نو، پدید آمد. در این امر، تازه مسلمانانی که از مناطق مختلف به اسلام روی آوردند نقش بسزایی داشته‌اند، زیرا مردم مناطق مختلف، در مقام تبیین معانی از تعبیرهای گوناگون استفاده می‌کنند.

بالارفتن شعور و درک عقلی مردم پس از گرایش به اسلام نیز، بر زبان عربی تأثیر گذاشته است، زیرا لغت تنها وسیله‌ای است که انسان می‌تواند با آن، مطالبی را که در مجال فکر به آن رسیده است، به دیگران منتقل سازد. از این رو، هرچه شعور عقلی انسان رشد یابد، زبان نیز ترقی می‌یابد و عبارات جدیدی که بتواند افکار جدید را بیان نماید، پدید می‌آید. در نهج البلاغه، بسیاری از مباحث فکری، سیاسی و... که قبل از اسلام اثری از آن در عربستان نمی‌یابیم، با عباراتی بسیار عالی تبیین شده است.

به عنوان نمونه جمله‌های «لایتطح فیها عزّان»، «لایلدغ المومن من جحر مّرتین»، «الحرب خدعة» و «ایاکم و خضراء الدّمّن» برای نخستین بار از پیامبر اکرم (ص) شنیده شده است. (جاحظ، ۲۰۰۲، ج ۲، ص ۱۲-۲۷ / سیوطی، بی تا، ب، ج ۱، صص ۳۰۲ و ۲۰۹).

- «لایتطح فیها عزّان» یعنی: در آن دو بزغاله به هم شاخ نمی‌زنند کنایه از آنکه: همه در این کار، توافق دارند و حتّی دو فرد ضعیف در آن اختلاف نمی‌کنند.

- «لایلدغ المومن من جحر مّرتین» یعنی: مؤمن از یک حفره دو بار مورد اصابت (نیش مار و...) قرار نمی‌گیرد. این حدیث کنایه از زیرک بودن مؤمن است.

- «الحرب خدعة»: جنگ نیرنگ است. (در جنگ باید برای نابودی دشمن نقشه کشید).

- «ایاکم و خضراء الدّمّن» یعنی: از گُلّی که در پهن‌زا می‌روید، پرهیز کنید. پیامبر اکرم (ص) این جمله را در مورد پرهیز از ازدواج با دختر زیبایی که در خانواده غیر اصیل پرورش یافته به کار برده‌اند. (برای مطالعه بیشتر نک: میرجلیلی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵)

۴- گسترش و بقای زبان عربی

در طول تاریخ، زبان‌های متعدّدی پیدا شده‌اند که بر اثر مرور زمان از بین رفته‌اند و اکنون جز متخصصان، افراد دیگری از آن اطلاع ندارند و یا چنان دچار تغییر و تحوّل گشته‌اند که گاهی اهل همان زبان، در چند قرن بعد، درک صحیحی از سخن یا متون قرون سابق ندارند، یا بر اثر انقسام به چند زبان، دارای شعبه‌های گوناگون شدند، چنانچه زبان لاتینی دچار اینگونه تغییر گردید و به زبان‌های گوناگون اروپایی تقسیم گردید، ولی زبان عربی در سایه قرآن زنده ماند و قرآن مایه حفظ و بلکه گسترش این زبان گردید و از مرگ یا انقسام آن جلوگیری کرد. اعراب امروزی زبان عرب در چهارده قرن قبل را به خوبی می‌فهمد و در گفتگوهای خود به کار می‌برد.

زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه صوتی، گرامر (دستوری) و واژگان دانست. گرامر، نظامی است که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد. دستگاه صوتی، نظامی است که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد و دستگاه واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اهل زبان در دسترس دارند. دستگاه صوتی و دستوری زبان، دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه رخنه در آنها مشکل و تغییرات آنها کندتر است. برعکس، نفوذ در واژگان زبان به آسانی

صورت می‌گیرد. زبان عربی را اگر از این دیدگاه بنگریم یکی از زبانهای پویایی است که غنی از واژگانی است که در طول حیات تاریخی‌اش نه تنها از غنای آنها کاسته نشده، بلکه به نوعی خیلی از واژگان را نیز بدون داشتن فرهنگستان و به صورت خودساز تهیه و وارد قاموس خویش کرده است. در زمینه‌ی دستور و اصوات نیز، یک زبان منحصر به فرد است که دارای گرامر کامل و حتی به جرأت می‌توان گفت که از بسیاری از زبان‌های موجود دیگر در عصر حاضر والاتر می‌باشد.

۴-۱- تحولات زبان

تحولات زبان‌ها در گذشت زمان آنچنان به کندی صورت می‌گیرد که خود سخن‌گویان آن زبان نیز تا پس از گذشت چندین نسل متوجه آن نمی‌شوند. تحولات زبانی ممکن است در تمام جنبه‌های زبان (تلفظ، گرامر، واژگان) یا فقط در یکی از حوزه‌ها صورت گیرد. از میان این سه حوزه، تحول واژگان بیش از همه مشهود و حتی هر روزه می‌توان شاهد آن بود. در بسیاری از موارد این تحولات زبانی است که باعث به وجود آمدن لهجه‌هایی از یک زبان می‌گردد و اگر تحولاتی بسیار گسترده در گرامر، واژگان و اصوات صورت گیرد، باعث زایش زبان‌هایی می‌گردد که کاملاً مستقل از همدیگر هستند. اگر این تحولات در مقیاس وسیع و با دامنه‌ی زیادی اتفاق افتد، برخی اوقات جدا کردن آنها و یافتن ریشه‌ی مشترک با زبان اصلی و مادر مشکل می‌گردد. بعضی از زبان‌ها نیز از تحولات مصون و در گذر زمان باقی مانده‌اند. (امینی، کورش، <http://www.lanishtah.blogfa.com>)

مهمترین عوامل مؤثر در بقای زبان عبارتند از: دین، دانش و دولت.

الف) دین: با نزول قرآن مجید، اسلام به عنوان دین برتر در بخش‌های زیادی از مناطق خاور میانه و غیره شناخته شد و در پی آن، زبان این دین که زبان عربی بود، در سایه قرآن در بین ملت‌های مختلف گسترش یافت و باقی ماند. مسلمانان، قرآن را کتاب دینی خود می‌دانستند و لذا به صورت روزمره به تلاوت آن می‌پرداختند. قرآن برای مسلمانان، صرفاً داستان جنگ‌ها و پیروزی‌های پیامبر و اصحابش در صدر اسلام نیست؛ بلکه سرگذشت ملتی در طول قرون و نمودار فرهنگ و اندیشه و آرمان‌های آنهاست. از همه مهمتر آنکه کتابی

درخور حیثیت انسان است. قرآن، سعی دارد مردمی را نشان دهد که در راه آزادگی و شرافت و فضیلت، تلاش و مبارزه کرده، مردانگی‌ها نموده‌اند و اگر کامیاب شده یا شکست خورده‌اند حتی با مرگشان آرزوی دادگری و مروّت و آزادمنشی را نیرو بخشیده‌اند.

از سوی دیگر، قرآن ملّت‌های مختلف با فرهنگ‌ها و ویژگی‌های گوناگون را به صورت ملّت واحد درآورد و همگی را برادر خواند و شعار «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات / ۱۰) سر داد و بین آن‌ها نوعی وحدت قومی بر پایه پیوندهای مذهبی، عاطفی، اجتماعی، اقتصادی، دفاع همگانی، منافع مشترک و... بوجود آورد. این روابط حتی قادرند در میان نژادهای گوناگونی که کوچکترین روابط سیاسی با هم ندارند برقرار شوند. وحدت، عاملی برای ایجاد یک جامعه زبانی است. همواره پیوندها، در جهت آفرینش یک جامعه زبانی عمل می‌کنند. بدین ترتیب زبان قرآن (عربی)، زبان مشترک بسیاری از ملّت‌های غیر عرب گشت که به اسلام و قرآن ایمان آوردند.

ب) دانش: گسترش علم، رابطه‌ای مستقیم با گسترش و بقای زبان و فرهنگ و واژگان مخصوص خود دارد. آثار علمی به نگارش درآمده به یک زبان، از معیارهای ارزش‌گذاری برای آن و عاملی در زنده ماندن آن زبان، می‌باشد.

این آثار از پشتوانه‌های بسیار فاخر و ارزشمند زبان و از بزرگترین دلایل بقای زبان است که سبب می‌شود یک زبان با وجود ضربه‌هایی که ممکن است بر پیکر آن وارد شود همچنان باقی بماند. زبان قرآن (زبان عربی)، از قرن دوم تا هشتم هجری، به صورت زبان علم درآمد و کتاب‌های فراوانی در ادبیات عربی، فقه، تفسیر، طب، فلسفه، منطق، نجوم، ریاضیات و... به این زبان تدوین گردید. همین امر سبب گسترش و بقای زبان عربی گردید.

ج) دولت و قدرت: جهان در هر زمان به پیکره‌های سیاسی فراوانی تقسیم شده که هر یک زبان معینی را رسماً به کار می‌گیرند. قدرت سیاسی و اقتصادی در قالب دولت، نقش محوری در بقای زبان و گسترش آن دارد. قدرت‌های مسلط، با قراردادن یک زبان به عنوان زبان رسمی و بقیه زبانها به عنوان زبان درجه دوم و سوم سهم مهمی در گسترش یک زبان مخصوص دارند. (امینی، کورش، <http://www.lanishtah.blogfa.com>) و چون زبان رسمی برای انجام امورات دیوانی و دفتری و... به کار می‌رود، همواره صورتی کتبی از خود را ارائه می‌دهد و همین امر سبب می‌شود که در بیشتر موارد، در تمام جزئیات خود تثبیت گردد. بنابراین، یک

زبان معین، ممکن است روزگاری به یک قوم خاص تعلق داشته باشد و پس از وقوع رخداد‌های گوناگونی - مانند قدرت گرفتن آن قوم، مهاجرت، همسایگی و ارتباط با دیگر زبانها - زبانش در میان بیگانگان، رواج یابد. به عنوان مثال، رواج زبان انگلیسی در بین ملت‌های آسیایی و آفریقایی از همین نوع است. این زبان در گذشته با توسل به زور در مستعمرات بر زبان و قلم بومیان جاری گشت و امروزه به علل گوناگونی - همچون سیادت سیاسی و علمی، در اختیار داشتن رسانه‌های قوی، سخن گفتن به آن از سوی جوامع دیگر پذیرفته شده است.

زبان عربی، پس از نزول قرآن، زبان رسمی دولت‌های اسلامی گردید و در سرزمینهای فتح شده، در میان اقوام غیر عرب رواج یافت. بسیاری از عرب‌های امروزی اینک به زبانی سخن می‌گویند که اصالتاً زبان آنها نبوده و بر اثر دلایلی - که مختصراً برخی از آنها را بر شمردیم - دست به گزینش و استفاده از زبان عربی زده‌اند. بنابراین ارتباط شدید قرآن با زبان عربی باعث باقی ماندن و حفظ و گسترش زبان عربی گردید. فیلیپ حتی، مورخ و مستشرق معروف در این باره چنین گفته است: "اگر به یاد بیاوریم که فقط به برکت قرآن این معجزه تاریخ صورت گرفت که لهجه‌های مختلف اقوام عرب یکی شد و مانند لهجه‌های رومی به صورت زبان‌های مستقل درنیامد، می‌توانیم میزان نفوذ آن را بدانیم." (فیلیپ حتی، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۱۶۱)

۵- تدوین کتاب‌های زبان شناسی پیرامون زبان عربی

تاریخ علوم عربیت نشان نمی‌دهد که قبل از اسلام، کتابی در باره ویژگی‌های زبان عربی اعم از لغت، صرف، نحو و بلاغت نوشته شده باشد. بعد از نزول قرآن کریم، جنبه‌های مختلف این زبان مورد توجه قرار گرفت و منابع فراوانی در این علوم زبان‌شناسی تدوین گردید. این اهتمام مسلمین به زبان عربی، ناشی از تأکید خداوند بر تدبیر در آیات قرآن بود که خوانندگان را به تعقل و فهم این کتاب الهی دعوت کرده است:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» (نساء / ۸۲): آیا در باره قرآن نمی‌اندیشند؟!

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف / ۲): ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا

شما بیندیشید.

در احادیث فراوانی از پیامبر اسلام (ص) نیز بر تلاش در راه فهم قرآن سفارش شده است:

– «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمِسُوا غَرَائِبَهُ» (سیوطی، بی تا، الف، ج ۲، ص ۳): در پی فهم قرآن برآید و لغت‌های ناآشنای آن را فراگیرید.

– «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَأَعْرَبَهُ كَانَ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عِشْرُونَ حَسَنَةً وَ مَنْ قَرَأَهُ بِغَيْرِ إِعْرَابٍ كَانَ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرُ حَسَنَاتٍ». (قرطبی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۳ / سیوطی، همان): هر کس قرآن را بخواند و در پی فهم آن برآید، در برابر هر حرفی بیست ثواب می‌برد ولی کسی که آن را بدون درک معنی بخواند در برابر هر حرف ده ثواب خواهد داشت.

در پی این سفارش‌ها، مسلمانان به قرآن تنها به عنوان کتابی مقدّس که قرائت آن دارای ثواب است، نمی‌نگریستند؛ بلکه آن را قانون زندگی در جنبه‌های مختلف حیات و چشمه‌ای جوشان که آبش فروکش نمی‌کند و درختی که میوه‌اش پایان نمی‌پذیرد، می‌دانستند. از این رو، تلاش برای درک و فهم معنای آیات قرآنی با هدف کاربرد در زندگی از همان صدر اسلام شروع گردید و بحث‌های تفسیری قرآن از همان عهد رسالت آغاز شد.

اولین مفسر قرآن شخص رسول خدا بود که بنا بر تصریح این کتاب الهی، موظّف به تبیین و تفسیر مضامین آن شده است: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل / ۴۴): این قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را به ایشان نازل شده است بیان کنی، شاید اندیشه کنند.

روایات فراوانی از رسول اکرم (ص) در دست است که نمایانگر اهتمام آن حضرت به تفسیر و تفهیم کلام الهی است. پیامبر گرامی در داوری‌ها و پاسخ به سؤال‌های اصحاب آیات قرآنی را مطرح و شرح می‌داد و گاهی برای روشن شدن بیشتر معانی آیات، آنها را به همدیگر ارجاع می‌داد و شیوه تفسیر قرآن به قرآن را به طور عملی به اصحاب آموزش می‌داد.

پس از رسول اکرم (ص) نیز، ائمه (علیهم السلام) و صحابه و تابعان بر تفسیر و به ویژه تفسیر قرآن به قرآن به عنوان یک سنّت حسنه تأکید داشتند. از آن عصر تاکنون، هزاران کتاب تفسیری به رشته تحریر درآمده و تفسیر به عنوان یکی از علوم اسلامی جایگاه ویژه‌ای یافته

۱. بنا بر گفته سیوطی (بی تا، الف، ج ۲، ص ۳) و قرطبی (۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۳)، مقصود از اعراب در این روایات، فهم معنی – و نه اعراب اصطلاحی – است و چون اعراب نحوی معنی را روشن می‌کند به آن «اعراب» می‌گویند.

است و نشانگر اهتمام مسلمانان به کتاب الهی می‌باشد. بنابراین، پیدایش علم تفسیر یکی از برکت‌های نزول قرآن کریم است.

از طرف دیگر فهم قرآن، بستگی شدیدی به شناخت ساختار زبان عربی و معنای واژه‌ها و جمله‌ها داشت. لذا بزرگان صحابه و تابعین بر فراگیری و حفظ و رعایت عربیت تأکید می‌کردند زیرا عربیت رابطه شدیدی با (فهم) دین دارد، خداوند کتاب خود را به زبان عربی نازل کرده و پیامبر (ص) به همین زبان پیام و دستورات الهی و شریعت اسلامی را به مردم رسانده است.

اولین قدم در راه فهم قرآن شریف، یادگیری الفاظ و قرائت آن و سپس فهم معنای آن است و بهترین راه در شناخت معنی و محتوا، فراگیری اعراب می‌باشد. علم نحو است که بین الفاظ یکسان فرق می‌گذارد و معانی آن‌ها را متفاوت می‌کند. به وسیله این علم، خبر که رکن جمله است، شناخته می‌شود. همچنین، شناخت فاعل از مفعول، مضاف از موصوف، تعجب از استفهام و.... در یک کلام، افهام و تفهم، به وسیله اعراب صورت می‌گیرد. از این رو کتاب‌های تفسیر پر از سخن‌های سیبویه، اخفش، کسائی، فراء و سایر دانشمندان نحوی است. (ابن یعیش، بی‌تا، مجلد ۱، ص ۸)

از طرف دیگر با فتح برخی از کشورهای مجاور چون ایران و روم و پیشرفت جغرافیایی مناطق اسلامی و ورود غیرعرب به میان اعراب، زبان عربی مورد تهدید قرار گرفت و دستخوش تحریف و انحراف گردید. این انحراف بسی خطرناک بود، زیرا امکان برداشت‌های غلط از قرآن را در پی داشت. (ابن خلکان، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۴۶)

حس دینی مسلمانان عرب، مبنی بر صیانت از قرآن و نیز زبان خود (عربی) و رغبت مسلمانان غیرعرب در تعلّم لغت عربی به قصد درک قرآن و احتجاج بر قرائت‌های قرآنی و اثبات اعجاز بیانی قرآن از مهم‌ترین عواملی است که در شکل‌گیری مباحث ادبی اعم از صرف، نحو، لغت و بلاغت نقش داشته است. پیش از اسلام و پیدایش کتب در علوم عربیت، عرب بر طبق ذوق عربی خود، قواعد زبان را به کار می‌برد، ولی استخراج قواعد ادبی و تبیین آن‌ها، بعد از نزول قرآن، توسط ادیبان قرآن‌شناس صورت گرفت.

علم صرف و نحو در حوالی نیمه قرن اول هجری، در زمانی که نیاز به فراگیری زبان عربی با هدف قرائت صحیح و فهم قرآن- احساس می‌شد، پدیدار گشت. مسلمانان به

فراگیری قرآن کریم با قرائت‌های مختلف روی آوردند و احتجاج بر قرائات آیات قرآنی مطرح گردید. در آغاز مباحث نحوی بیشتر جنبه شنیداری داشت تا در قرن دوم با تدوین «الکتاب» به دست سیبویه (م. ۱۸۸ق)، به صورت قوانین مکتوب و جامع و مانع با استشهاد به قرآن، پدیدار گشت. این کتاب را «قرآن النحو» (سیوطی، بی‌تا، ب، ج ۲، ص ۴۵) و مؤلف آن را دانشمندترین عالمان متقدم و متأخر در علم نحو برشمرده‌اند. (ابن خلکان، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۲۰)

علم لغت عرب در آغاز با استشهاد به آیات قرآن و اشعار شاعران در راستای فهم آیات قرآنی پدیدارگشت و سرانجام در قرن دوم توسط خلیل بن احمد فراهیدی (م. ۱۷۵ق) به صورت مدون درآمد. (سیوطی، بی‌تا، ب، ج ۱، ص ۷۴/ ابوالطیب لغوی، ۱۴۲۳، ص ۴۷/ سیرافی، ۱۹۳۶، ص ۳۸)

پس از نزول قرآن و دقت مسلمانان در فهم آیات آن و برای اثبات اعجاز کلام الهی، کم‌کم بحث‌های بلاغی از مسائل ریز و پراکنده شروع شد. اولین کتاب مستقل در علم بلاغت با نام «البدیع» در قرن سوم به دست یکی از امیران عباسی به نام عبدالله بن معنز (مقتول به سال ۲۹۶ق) تدوین گشت. (حنفی شرف، محمد ۱۳۶۸، ص ۲۶-۲۷) سپس این علم در طی چند قرن رشد خود را در راه خدمت به فهم قرآن و اثبات اعجاز آن ادامه داد تا آنکه در قرن پنجم به دست عبدالقاهر جرجانی (م. ۴۷۱ق) به صورت یک علم مشخص با قواعد و مسائل خاص نمودار گشت.

جرجانی، مبتکر نظریه نظم در علم بلاغت است. وی تأکید دانشمندان گذشته را بر زیبایی الفاظ نظاره‌گر بود، لکن به نظر او صرف زیبایی‌های لفظی و بکارگیری اموری نظیر استعاره و دیگر آرایش‌های سخن، بلاغت محسوب نمی‌شود. (جرجانی، ۱۴۰۹، صص ۲۹۶-۳۰۰ و ۱۴۱۱، صص ۲۱-۳۵)

بلاغت قرآن، مربوط به مقاطع و فواصل آیات هم نیست؛ بلکه بلاغت قرآن عبارت است از انسجام معانی در کلمات مفرد، انسجامی زیبا و دارای استحکام که در تبیین معانی مؤثر باشد. به عبارت دیگر، بلاغت عبارت از هماهنگی الفاظ، تناسب معانی و نظم کلمات و ترکیب آنها برای رساندن معنای خاص است. (جرجانی، ۱۴۰۹، ص ۶۴)

به نظر عبدالقاهر، درک بلاغت قرآن برای همه مردم یکسان نیست؛ بلکه در نظر افراد گوناگون متفاوت است. همان طور که زیبایی و جمال امری نسبی است و در زمان‌ها و

مکان‌های مختلف تفاوت دارد، خوشایندی از آیات قرآن نیز امری ذوقی و درونی است و در افراد مختلف متفاوت است و اساس این ادراک، ذوق درونی و اطلاع فراوان از کلام عرب است. (جرجانی، ۱۴۰۹، ص ۴۱۸)

عبدالقاهر، پس از تدوین نظریات بلاغی خود در کتاب "اسرار البلاغة"، برای اثبات اعجاز قرآن کتاب‌های "دلایل الإعجاز فی علم المعانی" و "الرسالة الشافية فی الإعجاز" را تألیف کرد و به حق از عهده این کار برآمد.

انگیزه وی در نوشتن دو کتاب اخیر را می‌توان از نام این کتاب برداشت کرد. عبدالقاهر، در صدد بیان نکته‌های اعجاز قرآن و وجوه اعجاز آن بوده است و لذا بر خود لازم دید که در این کتاب‌ها، هر چه وی را به این هدف می‌رساند بیان کند. او در تألیفات بلاغی خود قرآن را اصل و شعر و نثر و مثل‌های عرب را فرع می‌داند و در مقام اثبات اعجاز قرآن است و لذا از آیات کریمه قرآن بر مطالب علمی شاهد می‌آورد. (صغیر، ۱۴۲۰، ص ۳۷)

بنابراین، هدف از تأسیس علوم عربیت خدمت به قرآن کریم در راستای صحّت قرائت و فهم معنای آیات الهی و اثبات اعجاز قرآن و نیز حفظ زبان قرآن (عربی) بوده است. مسلمانان سزاوارترین علوم را همانا شناخت کلام خداوند می‌دانستند، از این رو کتاب‌های ادبی را در راستای خدمت به قرآن شریف تدوین کردند و این منابع را با استشهاد به آیات قرآنی و نیز احادیث نبوی مزین ساختند.

پس از نزول قرآن و در سایه سار این کتاب، همه دانش‌های مربوط به ادبیات عرب شکل گرفت. با همه رونق و گسترشی که ادبیات عربی در عصر نزول داشت - تا جایی که عرب‌ها یکی از برجستگی‌های قرآن را ادبیات آن می‌دانستند و تا قرن‌ها محور اصلی اعجاز قرآن را فصاحت و بلاغت آن می‌شمردند - با آمدن قرآن، دانش ادبیات به شکل شگفت‌انگیزی رشد و تکامل یافت و به شاخه‌های گوناگونی، چون علم معانی، بیان، بدیع، صرف، نحو و... تنوع پیدا کرد. اگر زبان عربی پیش از نزول قرآن با گویش‌ها و قواعد گوناگون در بستر قبیله‌های مختلف جزیره العرب به کار برده می‌شد، اما پس از نزول قرآن به تدریج لهجه معیار، لهجه قرآن شد و همین لهجه، حاکمیت یافت تا آنجا که دستور زبان و صرف و نحو عربی بر مبنای مطالعه قرآن کریم و توجه به کاربردهای آن شکل گرفت.

نتیجه گیری

نزول قرآن شریف تأثیرهای فراوانی بر زبان عربی بر جای نهاد که برخی از آنها عبارتند از:

۱- چون اکثر قرآن به لهجه قریش نازل شد، این لهجه را بر سایر لهجات عرب مسلط گردانید، بسیاری از لهجه‌های قبائل دیگر را در انزوا قرار داد و برخی از آنها کمیاب شدند و بدین وسیله به تنسیق زبان عرب و اتحاد لهجه‌های عربی کمک کرد.

۲- برخی از مباحثی که چندان در لغت عرب سابقه نداشت و در کتابها مطرح نشده بود نظیر مباحث قوانین و تشریح، عقاید دینی، مباحث مابعد الطبیعه، اصلاحات اجتماعی، نظام سیاسی، حقوق خانواده، اصول قضاوت، معاملات و ... در قرآن و اسلام مطرح گردید. از این رو بسیاری از الفاظ عربی دارای معانی جدیدی گردید که مربوط به عبادات، شعائر، شئون سیاسی و اداری، جنگ و ... می‌باشد.

۳- پیدایش تعابیر جدید. بسیاری از عبارات جدید پدید آمد که قبل از اسلام سابقه نداشت.

۴- حفظ و بقای زبان عربی. زبان عربی در سایه قرآن زنده ماند. قرآن مایه حفظ و بلکه گسترش این زبان گردید و از مرگ یا انقسام آن جلوگیری کرد.

۵- تدوین کتاب‌های مختلف در علوم مربوط به قرآن و زبان عربی - اعم از تفسیر، لغت، صرف، نحو، بلاغت و ... - از دیگر تأثیرات قرآن بر زبان عربی بود.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

۱. ابن جنی (م. ۳۹۲ق)، ابوالفتح عثمان؛ *الخصائص*؛ تحقیق: محمد علی نجار، چاپ دوم، قاهره: دار الکتب، ۱۹۵۲م.
۲. ابن حجر عسقلانی (م. ۸۵۲ق)، أحمد بن علی؛ *فتح الباری بشرح صحیح البخاری*؛ چاپ دوم، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
۳. ابن خالویه (م. ۳۷۰ق)، ابو عبدالله حسین؛ *لیس فی کلام العرب*؛ ترجمه ماشاء الله کامران، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهنده، ۱۳۷۸ش.
۴. ابن خلکان (م. ۶۸۱ق)، ابوالعباس احمد بن محمد؛ *وفیات الاعیان*؛ چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۷م.
۵. ابن درید بصری (م. ۳۲۱ق)، محمد بن حسن؛ *الاشتقاق*؛ تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، چاپ اول، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م.
۶. ابن سعد کاتب الواقدی (م. ۲۳۰ق)، محمد؛ *الطبقات الکبری*؛ ترجمه محمود مهدوی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ش.
۷. ابن شجری، هبة الله بن علی بغدادی؛ *الامالی الشجرية*؛ چاپ اول، حیدرآباد دکن: انتشارات مطبعة دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۹۹ق.
۸. ابن عباس (م. ۷۸ق)، عبدالله؛ *کتاب اللغات فی القرآن*؛ تحقیق: صلاح الدین المنجد، بیروت: انتشارات الرسالة، ۱۳۹۲ق / ۱۹۷۲م.
۹. ابن عبد البر (م. ۴۶۳ق)، یوسف؛ *التمهید*؛ تحقیق مصطفی بن أحمد العلوی و...، مغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، ۱۳۸۷ق.
۱۰. ابن عربی (م. ۵۴۳ق) قاضی ابوبکر؛ *أحكام القرآن*؛ تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۱. ابن فارس (م. ۳۹۵ق)، ابوالحسین احمد؛ *الصاحی فی فقه اللغة*؛ تحقیق: عمر فاروق الطباع، چاپ اول، بیروت: مکتبة المعارف، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.
۱۲. ابن قتیبة دینوری (م. ۲۶۷ق)، عبد الله؛ *غریب الحدیث*؛ چاپ اول، تحقیق: عبد الله الجبوری، قم: دار الکتب العلمية، ۱۴۰۸ق.
۱۳. ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱ق)، محمد بن مکرم مصری؛ *لسان العرب*؛ چاپ هفتم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۷م.
۱۴. ابن ندیم (قرن سوم ق)، محمد بن اسحاق؛ *الفهرست*؛ ترجمه محمد رضا تجدد، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱ش.

۱۵. ابن هشام (م. ۱۵۱ق)، محمّد بن اسحاق؛ سیرة النبی (ص)؛ تحقیق: محمّد محیی الدین عبد الحمید، مصر: انتشارات محمّد علی صبیح، ۱۳۸۳ق.
۱۶. ابن هشام أنصاری (م. ۷۶۱ق)، عبد الله؛ معنی اللیبب؛ تحقیق: محمّد محیی الدین عبد الحمید، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۷. ابن یعیش نحوی (م. ۶۴۳ق)، یعیش بن علی؛ شرح المفصل؛ چاپ اول، تهران: انتشارات ناصر خسرو، بی تا.
۱۸. ابو حیان اندلسی (م. ۷۴۵ق)، محمّد بن یوسف؛ البحر المحیط فی التفسیر؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م.
۱۹. ابوالطیب لغوی (م. ۳۵۱ق)، عبدالواحد بن علی؛ مراتب النحویین؛ چاپ اول، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۳ق.
۲۰. احمدی میانجی، علی؛ مکاتیب الرسول؛ چاپ اول، بیروت: دار الحديث، ۱۹۹۸م.
۲۱. آل عصفور بحرانی (م. ۱۲۱۶ق)، حسین؛ عیون الحقائق الناظرة؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۲. آلوسی (م. ۱۲۷۰ق)، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن؛ چاپ اول، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۳. امیل بدیع یعقوب؛ موسوعة اللغة العربیة؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق / ۲۰۰۶م.
۲۴. آیتی، محمّد ابراهیم؛ تاریخ پیامبر اسلام؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ش.
۲۵. بخاری (م. ۲۵۶ق)، محمّد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م.
۲۶. بروکلیمان، کارل؛ تاریخ الادب العربی؛ ترجمه عبد الحلیم نجار، چاپ دوم، قاهره: دار المعارف، ۱۹۷۴م.
۲۷. بغدادی (م. ۲۴۵ق) محمّد بن حبیب؛ المحبر؛ حیدرآباد هند: انتشارات مطبعة الدائرة، ۱۳۶۱ق.
۲۸. ثعالی (م. ۴۲۹ق)، ابومنصور عبد الملك بن محمّد؛ فقه اللغة و سر العربیة؛ تحقیق: فائز محمّد و امیل بدیع یعقوب، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۶م.
۲۹. ثعلب (م. ۲۹۱ق)، ابوالعباس احمد بن یحیی؛ مجالس ثعلب؛ تحقیق: عبد السلام محمّد هارون، چاپ دوم، مصر: دار المعارف، ۱۹۵۶م.
۳۰. جاحظ (م. ۲۵۵ق)، ابوعثمان عمرو بن بحر؛ البیان و التبیان؛ تحقیق: علی بوملحم، بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۲۰۰۲م.
۳۱. جرجانی (م. ۴۷۱ق)، عبدالقاهر؛ دلائل الاعجاز فی علم المعانی؛ تصحیح و تحقیق: شیخ محمّد عبده و سید محمّد رشید رضا، چاپ اول، بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۸م.
۳۲. —؛ أسرار البلاغة؛ تحقیق: محمّد عبدالمنعم خفاجی و...، چاپ اول، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م.
۳۳. جندی، احمد علم الدین؛ [فی القرآن و العربیة] من تراث لغوی مفقود؛ چاپ اول، مکه مکرمه: انتشارات دانشگاه

۳۴. حجتی، سیدمحمدباقر؛ پژوهشی در تاریخ قرآن کریم؛ چاپ یازدهم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۳۵. حفی شرف، محمد؛ مقدمه بر: بدیع القرآن؛ تألیف ابن ابی الاصبغ عدوانی مصری، عبد العظیم بن عبد الواحد (م). ۶۵۴ق) ترجمه سید علی میر لوحی، چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
۳۶. خراسانی، محمد کاظم؛ کفایة الاصول؛ چاپ ششم، با حواشی میرزا ابوالحسن مشکینی، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۶ش.
۳۷. خطیب بغدادی (م). ۴۶۳ق)، احمد؛ الكفایة فی علم الروایة؛ تحقیق أحمد عمر هاشم، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م.
۳۸. زبیدی (م). ۱۳۰۵ق)، سید محمد مرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م.
۳۹. زرکشی (م). ۷۹۴ق)، بدرالدین محمد؛ الیهان فی علوم القرآن؛ تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۱م.
۴۰. زمخشری (م). ۵۲۸ق)، محمود بن عمر؛ الفایق فی غریب الحدیث؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۴۱. سبحانی، جعفر؛ فروغ/بديت؛ قم: انتشارات دانش اسلامی، بی تا.
۴۲. سمعانی (م). ۵۶۲ق)، عبد الکریم بن محمد؛ الانساب؛ چاپ اول، تحقیق: عبد الله عمر البارودی، بیروت: دار الجنان، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.
۴۳. سیاح، احمد؛ فرهنگ بزرگ جامع نوین؛ چاپ نهم، تهران: انتشارات کتاب فروشی اسلام، ۱۳۹۸ق.
۴۴. سیرافی (م). ۳۶۸ق)، ابوسعید حسن بن عبدالله؛ اخبار النحویین البصریین؛ تصحیح: فریتس کرنکو، الجزائر: انتشارات مطبعه کاتولیکیه، ۱۹۳۶م.
۴۵. سیوطی (م). ۹۱۱ق)، جلال الدین؛ الاتقان فی علوم القرآن؛ تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: انتشارات رضی، بیداری و عزیزی، بی تا، «الف».
۴۶. —؛ المزهرة فی علوم اللغة؛ تصحیح محمد احمد جاز المولی و علی محمد مجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار الجلیل و دار الفکر، بی تا، «ب».
۴۷. صغیر، محمد حسین علی؛ مجاز القرآن؛ چاپ اول، بیروت: دار المؤرخ العربی، ۱۴۲۰ق / ۱۹۹۹م.
۴۸. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.
۴۹. طبرسی (م). ۵۴۸ق)، ابوعلی فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۵ش.
۵۰. طبری (م). ۳۱۰ق)، ابوجعفر محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تأویل القرآن (تفسیر الطبری)؛ تحقیق: محمود شاکر، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۱م.

۵۱. —؛ المنتخب من ذیل المذیل من تاریخ الصحابة و التابعین؛ بیروت: انتشارات اعلمی، ۱۳۵۸ق/ ۱۹۳۹م.
۵۲. طه حسین؛ فی الأدب الجاهلی؛ مصر: انتشارات دار المعارف، ۱۹۵۲م.
۵۳. عبیدلی نسابه (م. ۴۲۵ ق)، ابی الحسن محمد بن ابی جعفر؛ تهذیب الانساب؛ تحقیق: محمد کاظم محمودی، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۳ق.
۵۴. عکبری نحوی (م. ۶۱۶ ق)، ابوالبقاء عبدالله بن حسین؛ إملاء ما من به الرحمن من وجوه الاعراب و القرائات فی جمیع القرآن؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م.
۵۵. عینی، محمود بن احمد؛ عمدة القاری؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۵۶. فیلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر کتابفروشی کتابچی (حقیقت)، تبریز، ۱۳۴۴ش.
۵۷. قرطبی (م. ۶۷۱ ق)، ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری؛ الجامع لاحکام القرآن؛ تصحیح هشام سمیر بخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۵م. همچنین از چاپ اول، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش نیز استفاده شده است.
۵۸. قفطی (م. ۶۲۴ ق)، علی بن یوسف؛ انباه الرواة علی انباه النحاة؛ تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۴ق.
۵۹. کحاله، عمر رضا؛ معجم قبایل العرب؛ چاپ دوم، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۳۸۸ق.
۶۰. مجلسی، علامه محمدباقر؛ بحار الانوار؛ چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
۶۱. مظفر، محمد رضا؛ اصول الفقه؛ چاپ سوم، نجف: دار النعمان، ۱۳۹۰ق/ ۱۹۷۱م.
۶۲. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۷ش.
۶۳. مغنیه، محمد جواد؛ تفسیر الکاشف؛ بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۶۸م.
۶۴. مفید (م. ۴۱۳ ق)، محمد؛ الاختصاص؛ چاپ دوم، تحقیق: علی اکبر غفاری و سید محمود زرنندی، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.
۶۵. مقریزی (م. ۸۴۵ ق)، احمد؛ امتاع الاسماع؛ چاپ اول، تحقیق: محمد عبد الحمید النمیس، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق/ ۱۹۹۹م.
۶۶. میر جلیلی، علی محمد، تأثیر قرآن در بیدایش و پیشرفت علوم ادبی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹ش.
۶۷. یاقوت حموی (م. ۶۲۶ ق)، یعقوب؛ معجم الادباء؛ ترجمه عبد الحمید آیتی، چاپ اول، تهران: سروش، ۱۳۸۱ش.
۶۸. —؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م.